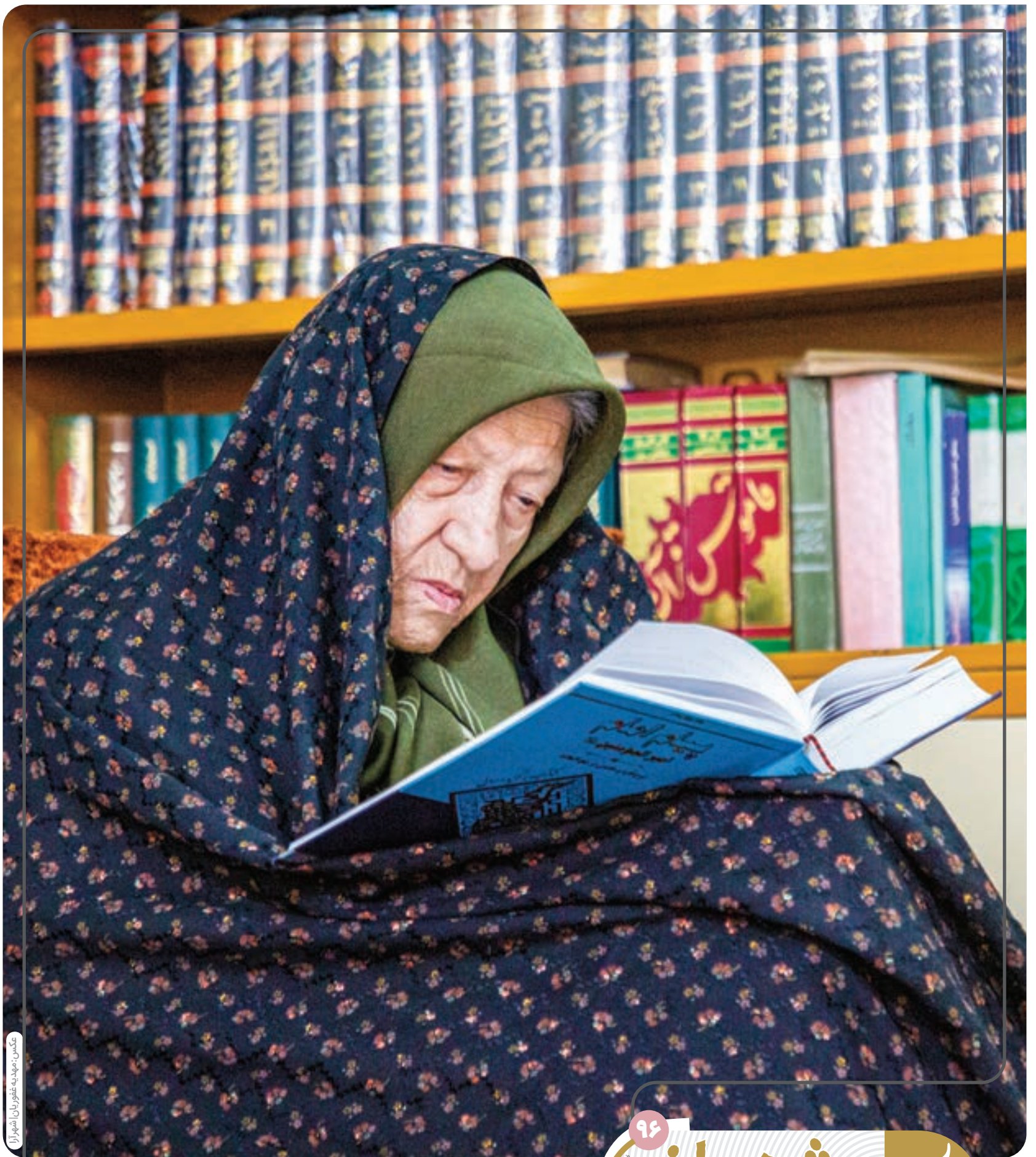




عکس: مهدیه غفوریان / شهرآر

گفت‌وگو با بتول نوقانی
بانوی پیشگام مشهد در تفسیر کتاب خدا و نهج‌البلاغه

یک قرن با قرآن

از تحصن‌های انقلابی تا روضه‌های خانگی در کارنامه آموزشی این مدرس دیده‌می‌شود

۹۶

شهر بانو

۸ صفحه ویژه بانوان مشهد | شماره ۳۶۳۳ روزنامه شهرآر
شنبه ۱۵ ۰۱ ۱۴۰۱

ماه رمضان
و آیین‌های
فراموش شده
در نزد زنان

رویش
«ماه ماه»
از دل نوروز
طبیعت



حمیده وحیدی
روزنامه‌نگار

(پرتو)

سالی که نشانه‌هایش از نیکی خبر می‌دهند

پس از دو سال، سرانجام عید امسال بعد از کم‌رنگ شدن کرونا جایی برای نفس کشیدن بین مردم ایجاد شد. عطر شوق و امید را از این مسئله و هم‌زمانی اعیاد شعبانیه می‌شد در کوچه و خیابان و بازدیدهای گاه‌به‌گاه خانوادگی دید به‌خصوص که شهر مشهد با توجه به حضور میلیونی زائران، رنگ و نقش همیشگی را گرفته بود.

اما در این میان، زنان چه شاغل چه خانه‌دار با شرایط ویژه‌ای روبه‌رو بودند. از یک طرف گرانی و تورم که اقتصاد شب عید را نشانه گرفته بود چهره خانه و خانواده را درهم می‌کرد و از طرفی، ایجاد امید و برنامه‌ریزی سالانه و وظیفه مدیریت فرهنگی باعث می‌شد یک بار دیگر زنان جامعه تصمیم بگیرند مهربانی و انگیزه را به خانواده و دوستانشان برگردانند. این نشانه را می‌شد در صحبت‌های خودمانی زنانه، فضای مجازی و گروه‌های دوستانه به‌راحتی مشاهده کرد. انگار عبور بحران کرونا و از دست دادن عزیزان یک بار دیگر جامعه را تکان داد تا کدورت‌ها جایشان را با آشتی‌ها عوض کنند.

در چند روز اول سال که به دلیل حجم زیاد زائران و مشکلات ایجادشده در مسیر تردد و اسکان به مراکز و کمپ‌های تدارک‌دیده‌شده مراجعه می‌کردم، با تعداد زیادی از بانوانی روبه‌رو شدم که در گروه‌های زنانه به زیارت مشرف شده بودند. مسئله جالب بین همه مشکلات، از نبود امکانات کافی برای شست‌وشوی فرزندان خردسال و همین‌طور جایی برای پخت‌وپز و نظافت شخصی، همدلی خواهرانه زائرانی بود که در مساجد و هیئت‌ها و حسینیه‌ها و مراکز فرهنگی در کنار هم قرار گرفته بودند. اگرچه فضای رسانه‌ای استان با توجه به رسالت مطالبه‌گری و رفع مشکلات تلاش کرد نقاط خالی و تاریک را بیشتر به نمایش بگذارد، وصف خدمت خادمان امام هشتم^(ع) و همراهی خود زائران در کنار یکدیگر، قصه‌ای تکرارنشده بود.

در مهدیه مشهد دیدم که یکی از بانوان با داشتن سه فرزند، از دختر شیرخواره مادری دیگر نگهداری می‌کرد تا او از زیارت برگردد. بانوان زائر پاکستانی تلاش می‌کردند با همان زبان اردو به زائرانی که از غرب کشور آمده بودند غذایشان را تعارف کنند. دختر دانشجویی از تهران به دانش‌آموز سهندجی برای انتخاب رشته مشاوره تحصیلی می‌داد. بانوی مسنی با لجه شیرین یزدی عطری را که می‌گفت سوغات سال‌ها پیش از کر بلاست دستش گرفته بود و به گوشه روسری زنان می‌کشید و صلوات می‌فرستاد. زبان مشترک همگی شان هم چیزی جز مهربانی در شهر امام رضا^(ع) نبود. راستش این روزها که به هر دلیل می‌بینیم مطالبات زنان به دست عده‌ای می‌تواند مضرات و هم منفای داشته باشد، با خودم به این فکر می‌کنم که ای کاش همه آنچه از بانوان می‌بینیم درست دیده می‌شد، رسانه‌ها صرفاً بر تاریکی‌ها زوم نمی‌کردند و جایگاه زن در جامعه و خانواده بیش از پیش دیده می‌شد.

به نظر می‌رسد باید امسال را که مزین به نام امام زمان (عج) و هم‌زمان با آغاز ماه مبارک رمضان شد به فال نیک گرفت و با نگاه جدید به حوزه زنان، وارد کار شد.



شهربانو

۲۲ شهریور
۱۵ فروردین ۱۴۰۱
۲۰ شعبان ۱۴۴۴ شماره ۲۳۲۲

(۲)



عکس تزیینی است



شبنم کرمی
روزنامه‌نگار

(آفاق)

رویش «ماه‌ماه» از دل نوروز طبیعت

از میانه بهمن هرسال، بانوان تکاپویی باورنکردنی دارند و شور عجیبی برفضای خانه حکم‌فرما می‌شود. انگار در قراردادی نانوشته، از خانه‌تکانی و خرید تا تغییر دکوراسیون منزل و سر و وضع خانواده، همه، به بهانه نزدیک شدن عید نوروز، در دستور کار خانم‌های خانه از خانه‌دار و شاغل قرار می‌گیرد؛ همه اعضای خانواده هم باید پایه‌پای مادران در این تلاش شیرین و شادمانه و در عین حال طاقت‌فرسا شریک باشند. به‌ویژه اواخر اسفند، اوج بروی و تلاش خانم‌هاست. انگار مسابقه است و همگی باید برنده این میدان باشند!

با پایان این ماراتن نفس‌گیر، طبق رسم دیرین، نوروز که فرا می‌رسد، خانه و زندگی آراسته و منتظر میهمان‌های نوروزی و دید و بازدید عید است. البته از زمان همه‌گیری بیماری کرونا این رفت‌وآمدها متأثر از پروتکل‌های پیش‌گیری از بیماری، تا حد زیادی کاهشی چشمگیر داشته اما پاکیزگی و نو شدن به جای خود باقی است. هرچند عید امسال با انجام واکسیناسیون گسترده، دید و بازدیدهای عید تا اندازه‌ای جان گرفته بود، حال خوب دیگری که پس از تعطیلات نوروزی به خانم‌های خانه جان تازه بخشید انتظار ماه میهمانی خدا در نخستین روز پس از عید بود. حس و حال تلاقی آغاز یک سال کاری، درست پس از پایان تعطیلات نوروزی، با شروع ماه رمضان وصف‌ناشدنی است. به قول قدیمی‌ها خوش‌یمن است و نشانه سالی نیکو.

اکنون پس از مراسم سال نو خورشیدی، این روزها مادران به فکر تأمین و تهیه سفره افطار و سحری و خریدهای کلی و جزئی ماه مبارک هستند. شاید با رعایت شیوه‌نامه‌های بهداشتی باز هم بتوانیم سفره‌های افطاری فامیلی و ندی را نیز پهن کنیم و از ثواب آن حظ وافر ببریم. اما این روزها که بانوان روزها هستند، پس از یک دوره طولانی کار سخت



عکس تزیینی است



ماه رمضان و آیین‌های فراموش شده در نزد زنان



غلامرضا
آذری
خاکستر

کارشناس و
بزه‌شناس تاریخ

ایران‌دخت

اتفاقا سرازیری کوه است راحت‌تر طی خواهند کرد و از شب پانزدهم به بعد، به اصطلاح از کاتل پایین می‌آمدند. بزرگ‌ترها که روزه می‌گرفتند به مزاح به بچه‌های کوچک می‌گفتند: امشب می‌خواهیم به سر کاتل (کتل) برویم! آن‌گونه که در خاطرات یکی از زنان قدیمی شهر مشهد آمده است: در روستای احمدآباد، از توابع مشهد، هنگام سحر عده‌ای به تین‌های حلبی می‌زدند تا مردم برای سحری خوردن بیدار شوند. آن‌هایی که سواد کمی داشتند، شب‌خوانی می‌کردند. بچه‌ای که نخستین بار روزه می‌گرفت افطار نمی‌کرد تا اینکه از پدر، مادر، پدر بزرگ و مادر بزرگ هدیه‌ای می‌ستاند. بعضی بچه‌ها هم روزه گنجشکی می‌گرفتند. عید فطر را هم جشن می‌گرفتند و با تابه، نان‌هایی به نام یوخه درست می‌کردند به طوری که در شب عید فطر حتماً باید «یوخه» در سفره می‌بود به علاوه غذاهای دیگر. مطالعه چنین خرده فرهنگ‌هایی نشان می‌دهد علاوه بر نقش زنان در خانواده از سفره افطاری تا تهیه انواع غذاهای مختص ماه رمضان، برخی از آداب رسوم مختص ماه رمضان نیز بین آنان رواج داشته است.

اشاره کرد که یا مختص زنان بوده یا زنان در برگزاری آن‌ها نقش فعالی داشته‌اند. کلیدزنی زنان کرمانی از جمله آیین‌های ماه مبارک رمضان به شمار می‌رود یا در بین زنان قدیم همدان، یکی از رسوم ماه رمضان تحت عنوان کیسه برکت شناخته می‌شود. هم‌چنین تهیه پیراهن مراد از آیین‌های زنان تهرانی در روز بیست‌وهفتم ماه مبارک رمضان است. در گذشته، بیشتر تهرانی‌ها در مسجد شاه تجمع می‌کردند و با پارچه‌هایی که از قبل تهیه کرده بودند، بین دو نماز، پیراهن مراد را می‌دوختند و معتقد بودند که با پوشیدن آن همه حاجات آن‌ها برآورده خواهد شد. در سبزواری قدیم و بین زنان این دیار چون ماه مبارک رمضان به نیمه می‌رسید، مردم از آن شب به عنوان شب کاتل یا کتل (به معنای کوه) یاد می‌کردند. در این شب زنان نوعی نان روغنی تهیه می‌کردند که متشکل بود از روغن حیوانی، سبزی مخصوص، ادویه، پیاز و گوشت قورمه بود. فلسفه این کار آن بود که معتقد بودند ماه رمضان مانند کوهی است که تا شب پانزدهم، نیم آن را که سربالایی کوه بوده است رفته‌اند و با این غذای مقوی، بقیه آن را که

تنوع باورهای فرهنگی در بین زنان ایرانی از آیین‌های مذهبی تا جشن و عبادت ملی باعث می‌شود حوزه مطالعاتی گسترده‌ای را در برگیرد. حتی اختلاف نظر در نحوه برگزاری آیین‌ها با توجه به جغرافیای مناطق موضوع مهمی در پژوهش‌های مردم‌شناسی است. به نظر می‌رسد در گذشته خرده فرهنگ‌ها و نقش زنان چندان مورد توجه مورخان نبوده و تنها به کلیات اکتفا شده است. بنابراین هرچه در حال حاضر به آن پرداخته می‌شود حاصل مطالعات یک قرن اخیر در حوزه‌های تاریخی و اجتماعی است. در گذشته، با شروع ماه مبارک رمضان، آیین‌ها در نواحی مختلف ایران به صورت رسمی یا غیررسمی برگزار و بخشی از فرهنگ محلی تلقی می‌شد. تأمل در تاریخ‌های محلی موجب می‌شود به نقش و کارکرد فرهنگی برخی آیین‌ها و آداب رسوم مردمان آن منطقه آشنا شویم. بررسی فرهنگ و آداب و رسوم اقوام ایرانی نشان می‌دهد برخی آیین‌ها مقارن ماه رمضان بین زنان رواج داشته و مختص زنان بوده است. از جمله می‌توان به کیسه برکت، کلیدزنی، سرکاتل و پیراهن مراد

بانو مریم طربی، مادر شهید، از روزهای با هم بودن می‌گوید

دوست نداشت دل مادرش را بشکند

➤ باید به سوریه برم
از وقتی که تجاوز به حریم حرم ائمه^(ع) شروع شد، خیلی بی‌قرار بود. به‌هم‌ریخته بود. به من می‌گفت: باید کاری انجام دهم. یک شب فیلم حادثه‌ای را آورد که برای حرم حضرت سکینه^(س) اتفاق افتاده بود. در تلویزیون اتفاقات سوریه را توضیح داد و روبرو من گفت: باید بروم. حرف توی دهانش این بود: اسلام مرز ندارد. مسلمان هر جا هست وقتی صدای یاری مظلومی را شنید باید به یاری برخیزد. جسته و گریخته هر شب این حرف‌ها را برآیم می‌زد تا اینکه حدود یک ماه مانده به عید ۹۳ بود که دیگر قطعی گفت: اگر من بروم، شما چه کار می‌کنید؟ اگر برنگردم، چه عکس‌العملی دارید؟ در اصل، داشت من را آماده می‌کرد. بعد از شهادتش این را به دوستانش گفتم که شهدای سوری اغلب سر ندارند و از این موضوع ناراحت بودند. روزی که با ایشان چهار نفر را تشییع کردند، سه نفر بی‌سر بودند، اما حسن من سر داشت. شاید چون نمی‌خواست دل مادرش را بشکند. موقع تشییع پیکرش، صورت به صورتش گذاشتم و حسابی بوسیدمش.



شرط گذاشت. گفت: اگر برای پذیرایی شیرینی بیاورند، همه چیز آنجا تمام خواهد شد. من هم قبول کردم. از آنجایی که با خانواده عروس هماهنگ نکرده بودم، اتفاقاً آن‌ها با شیرینی پذیرایی کردند. همان جا با چشمم و ابرو اشاره کرد که برویم. هر قدر اصرار کردم، حاضر نشد حتی پنج دقیقه با دختر صحبت کند. خیلی از دستش ناراحت شدم. گفتم: آخر شیرینی هم شد ملاک ازدواج؟! تو وقتی وارد خانه خودت شدی، هر طور خواستی زندگی کن. گفت: من کسی را می‌خواهم که از بچگی با این مسائل عجیب شده باشد. البته بیشتر وقت‌هایی که درباره ازدواج حرف می‌زد، جواب می‌داد: من هدف‌های بزرگ‌تری دارم. این آخر کاری، قبل از رفتنش به سوریه، به دلیل اصرارهای من، چند جایی رفتیم که به خاطر دل من آمد اما باز هم قبول نمی‌کرد. حدود هفت هشت ماهی بود که می‌گفت: هدفی دارم. اگر آن انجام نشد، حتماً به ازدواج می‌رسم. اینکه حسن می‌دانست به شهادت می‌رسد یک امر واضح بود. الان همه دفترهای خاطراتش موجود است. در تک‌تک پاورقی‌ها نوشته است: می‌شود به آرزوی شهادت برسم.

شهید مدافع حرم حسن قاسمی دانا، از بسیجیان مشهد، دوم شهریور ۱۳۶۳ به دنیا آمد. او دومین پسر خانواده بود و سه برادر داشت. پس از دریافت دیپلم، در رشته حقوق در دانشگاه بردسکن قبول شد، اما به آنجا نرفت و در نانوائی پدر مشغول به کار شد. مریم طربی، مادر این شهید بزرگوار، درباره او می‌گوید: با اینکه دیپلم داشت، حسابی اهل مطالعه بود. حتی در همان نانوائی هم کتاب زیاد می‌خواند. اهل خواندن گفتار بزرگان بود. به آیت‌الله بهجت علاقه ویژه‌ای داشت و تقریباً همه کتاب‌های ایشان را خوانده بود. الان هم کتاب‌های زیادی از او در خانه داریم.

➤ خیلی از دستش ناراحت شدم

از بیست و پنج سالگی حسن، پیگیر ازدواجش بودم. دختری را پیدا کرده بودم که خیلی با هم وجه اشتراک داشتند. فقط مانده بود که برویم و او را ببیند. قرار هم گذاشته بودم. وقتی به حسن گفتم، خیلی ناراحت شد. گفت: امشب شب شهادت حضرت رقیه^(س) است. نمی‌آیم. می‌خواهم بروم هیئت. در مقابل اصرارهای من که فقط یک دیدار ساده است، تسلیم شد ولی یک

گفت‌وگو با بتول نوقانی بانوی پیشگام مشهد در تفسیر کتاب خدا و نهج‌البلاغه

یک قرن با قرآن

از تحصن‌های انقلابی تا روضه‌های خانگی در کارنامه ترویجی و آموزشی این مدرس دیده‌می‌شود

شهر

شهربانو

شهر
۱۵ فروردین ۱۴۰۱
شماره ۳۰

۴



لیلا جان‌قریان

برای پیدا کردن خانه‌اش، کوچه پس کوچه‌های خیابان شیرازی را می‌گردم. سال‌ها پیش به خانه‌اش رفته بودم. هنوز آن در قهوه‌ای‌رنگ بزرگ سر پیچ کوچه یادم هست ولی محل کوچه را به خاطر نمی‌آورم. در شرایطی که همه خانه‌های قدیمی این منطقه را کوبیده و برج‌های بلندی ساخته‌اند، بی‌نتیجه به نظر می‌رسد که از همسایه‌ها سراغ خانه‌اش را بگیرم ولی تنها گزینه پیش رو همین است. تقریباً نزدیک چهارراه شهدا هستیم. در یکی از خانه‌های قدیمی محله را می‌زنم. شاید عجیب باشد و دور از انتظار اما از اولین خانه جواب می‌گیرم! روایت خانه‌ای که بین هتل‌های بلند، اصالت خود را حفظ کرده است. تصور باغچه پر از گل و بوته اردیبهشتش هوش از سر آدم می‌برد. پرچم «یا اباعبدا...» ورودی خانه نصب است. حیاط هنوز آماده برگزاری روضه‌های شبانه است و میله‌های گوشه و کنار دیوارها نشان‌دهنده چادرهای خالی.

در مشهد راه‌اندازی شده بود. در این مدرسه دخترها اجازه داشتند روستی بپوشند. مدیریت مدرسه دست خانمی به اسم شاهزاده بود. این خانم آدم معتقدی بود و به عوامل رژیم گفته بود: اگر اجازه نمی‌دهید چادر بپوشم اشکالی ندارد ولی اگر اجازه ندهید حجاب داشته باشم مدرسه را تعطیل می‌کنم. به همین دلیل، همیشه لباسی شل مانند می‌پوشید و حجاب داشت. آن زمان، چون مدرسه دیگری در مشهد نبود، با خواسته او موافقت کردند. ثبت‌نام در این مدرسه چندان راحت نبود. از آنجایی که خانم شاهزاده پدرم را می‌شناخت، اجازه داده بود من را ثبت‌نام کنند. می‌گفت: به آیت... نوقانی ارادت دارم و پای منبرهای او بزرگ شده‌ام.

✚ کار همیشه‌ام مطالعه بود

او دوران دبستان و دبیرستان را می‌گذراند و بعد به دروس حوزوی می‌پردازد، دروسی که آن‌ها را با شاگردی نزد پدر خود می‌آموزد و در مشهد اولین زنی شناخته می‌شود که به درس کلام اسلامی تسلط دارد. «شاگردان مدرسه فروغ برای ادامه تحصیل در دوران دبیرستان وارد مدرسه «ایران دخت» می‌شدند که مدیریت آن با خواهر همین خانم شاهزاده بود و دخترها امکان پوشش روستی داشتند. خاطرهم هست آن زمان زبان خارجی‌ای که به بچه‌ها آموزش می‌دادند فرانسوی بود و من الفبای آن را خوب یاد گرفته بودم. تحصیلات کلاسیک را در این مدارس گذراندم و تا هیجده سالگی‌ام که پدرم زنده بود، درس‌های ادبیات عرب را پیش ایشان می‌خواندم. درس کلام و معرفه‌النفوس را پدرم به من آموخت. ایشان سال ۱۳۲۹ فوت کرد. مدتی هم استادی از حوزه به خانه می‌آمد و به من درس می‌داد. خودم هم مطالعه زیاد داشتم و همه وقت‌م را در کتابخانه پدرم می‌گذراندم که کتابخانه بزرگی است. کار همیشه‌ام مطالعه بود و به این کار علاقه فراوانی داشتم. البته پدرم در کتاب‌هایی که مفاهیم مشکلی داشتند حاشیه‌نویسی کرده بود. این حاشیه نویسی‌ها به من خیلی کمک می‌کرد. بعد از فوت پدرم، هر سؤالی داشتم از برادرم، مرحوم آیت... مهدی نوقانی، می‌پرسیدم. برادرم هم سال ۷۱ فوت کرد. پدرم هر سال عاشورا و تاسوعا، اربعین و شهادت حضرت موسی بن جعفر^(ع) در

بزرگ با اتاق‌هایی تودرتو با درهای چوبی قرار می‌گیرم. سال‌ها پیش که حاجیه خانم نوقانی را دیدم، هرچند گرد پیری بر چهره‌اش نشسته بود، هنوز به اصطلاح روپا بود و خودش کارهایش را می‌کرد اما امروز او زنی است که دیگر نمی‌تواند به تنهایی زندگی کند و یک نفر به عنوان پرستار باید کنارش باشد. کمرش خمیده و تأثیر سکنه قلبی‌ای که سال‌ها پیش داشته در او بیشتر نمایان شده است. او زنی در آستانه صدسالگی است که حافظه‌ای عجیب دارد. مرا به خاطر می‌آورد که سال‌ها پیش ساعت‌ها با هم به گفت‌وگو نشسته بودیم. می‌گوید: اگر از قبل هماهنگ می‌کردی برای مصاحبه، اجازه نمی‌دادم بیایی! چندان توانی ندارم که بخواهم ساعت‌ها حرف بزنم. برای همین هم بود که جلسات قرآن و تفسیر را تعطیل کردم ولی حالا که سرزده آمده‌ای، بنشین و سؤال‌هایت را بپرس.

✚ مدرسه را تعطیل می‌کنم

بانو بتول نوقانی تنها فرزند دختر مرحوم آیت... نوقانی، از روحانیان زمان رضاشاه و از مبارزان انقلابی، است. او که متولد سال ۱۳۰۹ است، بعد از گذراندن دوران دبیرستان در مدرسه فروغ، علوم دینی را نزد پدر و برادر خود، مرحوم مهدی نوقانی، فرا می‌گیرد و به پیشنهاد مرحوم طاهایی، در مکتب نرجس شروع می‌کند به تدریس درس کلام، تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه برای دختران جوان و دانشجو.

«دوران ابتدایی و دبیرستان را در مدرسه فروغ گذراندم. پدرم می‌گفت: درس بخوان ولی بی‌حجاب نشو! این مدرسه سمت دروازه طلایی و اولین مدرسه‌ای بود که

✚ یک تصویر از خانه‌های دهه‌های ۴۰ و ۵۰ خانمی جوان حدود چهل ساله در را برایم باز می‌کند. می‌گویم: آمده‌ام حاجیه خانم نوقانی را ببینم. خبرنگار هستم. مکتبی می‌کند و راهم می‌دهد. حتماً صاحب خانه به او آموخته است که مهمان را از در خانه رد نکند! خانه هنوز همان بافت قدیمی را دارد: یک لوکیشن از خانه‌های دهه‌های ۴۰ و ۵۰ که این روزها نایاب شده است. پله‌های سنگی خانه را بالا می‌روم. روبه‌روی هالی

عکس: مهدیه غفوریان شهرآرا



خانه خودمان سخنرانی داشت. حیاط را می پوشانند و مجلس روضه برگزار می کردند. این روضه ها قدمتی صدساله دارد. همین حالا هم برگزار می شود. پدرم که مدیریت مدرسه نواب را برعهده داشت، شب های قدر در این مدرسه سخنرانی می کرد. این سخنرانی ها حالت درسی و آموزشی داشت. من پای همین سخنرانی ها بزرگ شده بودم.»

✚ کسی نبود که درس کلام بگوید

بانو نوقانی پس از گذراندن درس های حوزوی نزد پدر و برادر خود، به دعوت خانم طاهایی، با او همراه و هم قدم می شود و در تأسیس و راه اندازی مکتب نرجس و تربیت دانش آموختگان همت می گمارد. همکاری او تا اندازه ای است که در زمان حضور نداشتن مرحوم طاهایی در مشهد - برای در امان ماندن از دست عوامل رژیم شاهنشاهی به ناچار به سیستان رفته بود - چراغ این پایگاه را روشن نگه می دارد. «فکر می کنم مدت همکاری من با مکتب نرجس به بیش از ۴۰ سال می رسد. از اوایل تأسیس مکتب همراه خانم طاهایی بودم. آن زمان خانم طاهایی همین کوچه چهارباغ زندگی می کرد. چند سالی در خانه فعالیت می کرد و بعد از آن، حدود سال ۴۲ به این فکر افتاد که زمینی را برای مکتب تهیه کند. خیلی هم سعی داشت در همین محدوده چهارراه شهدا این کار را انجام دهد، اما به توافق نرسید و مکتب را در محل کنونی احداث کرد. آن زمان کسی نبود برای خانم ها درس کلام اسلامی بگوید و چون من درس کلام را محضر پدرم گذرانده بودم، به من پیشنهاد دادند این درس را در مکتب ارائه دهم که همراه با تفسیر قرآن و نهج البلاغه آن را به خانم ها آموزش می دادم.»

✚ منافقان در این ماجرا نقش داشتند

هم زمان با شروع درس کلام اسلامی در مکتب، به پاسخ گویی سؤالات دانشجویانی نیز که مراجعه می کردند می پردازد. این سال ها هم زمان است با جان گرفتن مبارزات مردمی. «دانشجویان فراوانی در مکتب رفت و آمد داشتند و پرسش های بسیاری درباره مسائل خداشناسی مطرح می کردند. چون درس کلام با فلسفه و منطق در ارتباط است، خانم طاهایی پاسخ گویی به سؤالات دانشجویان را هم به من سپرد. پرسش های زیادی درباره خداشناسی و اینکه خدا چگونه است و از این دست موارد می پرسیدند. پاسخ گویی به سؤالات هفته ای یک بار و در روزهای پنجشنبه صورت می گرفت. سؤالات آن قدر پیچیده بود که مشخص بود از سمت و سویی خاص هدایت می شود. مشخص بود منافقان در این ماجرا نقش دارند. سؤالات کمونیستی می پرسیدند. کمی که جلوتر رفته بودیم و ماجرای انقلاب اسلامی مطرح شده بود، می گفتند: اگر امام (ره) موفق شود، ما باز هم این نظام را قبول نداریم. آن زمان، مرحوم شهید هاشمی نژاد هم سؤالات دانشجویان آقا را حل و فصل می کرد.»

✚ تحصن و راهپیمایی زیاد داشتیم

به خاطرات انقلابی او می رسیم، روزهایی که زنان مشهد کمر همت بستند و با اعتصاب ها و راهپیمایی ها مردان انقلابی را حمایت کردند. «پدرم را بارها زندانی کرده بودند که با اعتصاب کسبه و تعطیل کردن بازار، او را چند هفته ای نگه داشتند و بعد آزاد کردند. برادرم را هم زندانی کرده بودند. او هم با حمایت و اعتصاب کسبه آزاد شد. آن زمان تا کاری خلاف اسلام انجام می شد، بازارها را تعطیل می کردند ولی ادارات چون دست شاه بود، امکان

تعطیل شدن نداشتند. از بازاری ها و عواقبی که تعطیلی بازار داشت خیلی می ترسیدند. برای من پیش نیامده بود که زندانی شوم ولی همراه با خانم طاهایی و در خانه فعالیت های انقلابی داشتیم و همراه دیگر خانم ها در اعتصاب ها شرکت می کردم. نوارها، رساله و اعلامیه های امام (ره) را جابه جا می کردیم. اتاق خرابه ای آن طرف حیاط داشتیم. همیشه اعلامیه ها را زیر مخروبه ها پنهان می کردیم. ساواکی ها هم سراغ آنجا نمی رفتند. تحصن و راهپیمایی هم زیاد داشتیم. به یاد دارم یک بار منزل آیتا... شیرازی تحصن کردیم. سه روز در منزل ایشان در اعتراض به ترور شهید مهدی زاده و دیگر مردم بی سلاح در ماه مبارک رمضان تحصن کردیم و غذا نخوردیم. فقط برای اینکه روزه ما به مشکل نخورد. با یک فنجان چای افطار می کردیم و این تنها غذای ما بود. یک بار دیگر هم منزل آیتا... قمی که سمت کوچه چهارباغ بود تحصن کردیم. ایشان با حضور زنان در میدان چندان موافق نبودند ولی ما هم نمی توانستیم آرام باشیم و حرکتی نکنیم. این تحصن هم همراه با اعتصاب غذا بود. چند روزی طول کشید و بعد از آن، راهپیمایی هم کردیم. چون می دانستیم آیتا... قمی از این کار ما دل خوشی ندارد، دیگر به آنجا برنگشتیم. در این تحصن و راهپیمایی، خانم های مرکز اسلام شناسی و مرکز عصمتیه حضور داشتند. خاطرم هست مرحومه مقدسی هم همراه ما بود.»

✚ میلشیا می پوشیدند

تحصن های زنان مشهدی که با حضور سودجویانه منافقان آمیخته بوده است، با سخنرانی زانی انقلابی همچون بانو نوقانی نیز همراه است. «در تحصن ها منافقان هم خودشان را با ما قاتی می کردند. لباس هایی نظامی می پوشیدند که به میلشیا معروف بود. شکل و شمایل لباس نظامی داشت. با آن ها بحث های مفصلی درباره حضور زنان در میدان های جنگ و نبرد می کردیم. به آن ها که علاقه داشتند در میدان های نبرد و جنگ باشند و سلاح در دست بگیرند می گفتم: مگر در صدر اسلام زن ها در میدان نبرد بوده اند که شما می خواهید به میدان بروید؟! از طرفی هم در صدر اسلام زن ها را اسیر نمی کردند ولی رژیم این قاعده را نداشت. می گفتم که زنان باید در پشت جبهه ها فعالیت کنند. بحث های زیادی در این زمینه ها داشتیم ولی فایده ای نداشت چون آن ها قصد شست و شوی ذهنی جوانان و دانشجویان را داشتند. هدف منافقان از حضور در جمع ما جمع کردن نیرو بود و چون پست و مقام اسم و رسم دار به خانم ها می دادند خیلی ها جذب آن ها می شدند. خاطرم هست که آخرین شب اعتصاب در خانه آیتا... قمی، خانم طاهایی از من خواست درباره نظر اسلام در خصوص حضور زنان در جبهه ها سخنرانی کنم. بعد از اینکه سخنرانی ام را انجام دادم، متوجه شدم آیتا... قمی همان شب نوار این سخنرانی را گوش کرده و از دخترش که در جمع ما بود سؤال کرده بود چه کسی سخنرانی می کند. او هم اسم من را آورده بود و ایشان گفته بود سخنرانی خوبی انجام شده است.»

✚ بگوید مراقب خودشان باشند

در کنار تحصن ها و راهپیمایی ها، فعالیت های آموزشی خانم نوقانی در مکتب با فعالیت های سیاسی ضد نظام شاهنشاهی نیز همراه می شود و با تفسیر قرآن، به بیان مشکلات نظام نیز می پردازد. «زمانی هم که خانم طاهایی به زاهدان رفته بود تا از دست مأموران شاه در امان باشد، از من

شهر بانو

شهر بانو

۲۷ شهریور
۱۴۰۱
شماره ۳۴۴

۵



خواست درس تفسیر را در روزهای یکشنبه و سه‌شنبه در مکتب برگزار کنم تا مکتب تعطیل نشود. مأموران مدام می‌آمدند و می‌پرسیدند که چه کار می‌کنید. من می‌گفتم که تفسیر قرآن درس می‌دهم ولی در اصل صحبت‌هایی ضد نظام شاهنشاهی داشتیم. به هر حال، هر جایی از قرآن را که می‌گرفتیم، نکته‌ای برای اشاره به ظلم آن دوران داشت. حتی یک دوره‌ای سوره «ممتحنه» را تفسیر می‌کردم که حسابی به نظام شاهنشاهی هجوم می‌برد. خاطرم هست آن زمان مرحوم هاشمی نژاد به برادرم پیام داده بود که «به خواهرتان بگویید مراقب خودشان باشند. ممکن است رژیم همین درس تفسیر را بهانه‌ای برای دستگیری ایشان کند.» حقیقت هم این بود که کارهای ما را زیر

نظر داشتند. منتظر بودند چیزی دستشان بیاید و ما

را دستگیر کنند. مدتی هم دستشان به چیزی نرسید و از سرناچاری مکتب را تعطیل

کردند. بعد از تعطیل شدن مکتب،

سخنرانی‌هایم را در مسجد النبی (ص)

خیابان کوهسنگی انجام می‌دادم.

همان‌جا بودیم که انقلاب پیروز

شد. بعد از انقلاب اسلامی،

در مکتب درس نهج البلاغه

می‌گفتم. حکمت‌های این

کتاب بسیار زیاد است و

برای هر خط از آن باید کتابی

نوشت.»

✚ مغز بیمه امیرالمؤمنین (ع) است

پس از پیروزی انقلاب تا مدتی

در مکتب نرجس به تدریس علوم

قرآنی و کلام ادامه می‌دهد. علاقه‌اش به

نهج البلاغه باعث می‌شود در کنار جلسات

آموزشی در مکتب نرجس، کم‌کم دوره‌هایی آموزشی

نیز در منزل خود برگزار کند و این کلام بی‌نهایت پرمعنی را به بانوان

بیشتری آموزش دهد اما با کهنوت سن مجبور به تعطیل کردن جلسات

می‌شود. «هم‌زمان با درس نهج البلاغه و تفسیر قرآن در مکتب، در خانه

تدریس می‌کردم. جزوه‌های دست‌نوشته را شاگردانم دست‌نویس

می‌کردند و بین هم می‌چرخاندند. خانم طاهایی که فوت کرد، حضور

من هم در مکتب تقریباً کم‌رنگ شد و مجالس تفسیر را کلاً به خانه

هم‌زمان با درس نهج البلاغه و
تفسیر قرآن در مکتب، در خانه درس
می‌دادم. جزوه‌های دست‌نوشته را
شاگردانم دست‌نویس می‌کردند
و بین هم می‌چرخاندند. خانم
طاهایی که فوت کرد، حضور من
هم در مکتب تقریباً کم‌رنگ شد و
مجالس تفسیر را به تمامی خانه
آوردیم. درهای اتاق‌ها را باز می‌کردم
تا خانم‌ها بنشینند و تفسیر‌ها را
گوش کنند

آوردیم. درهای اتاق‌ها را باز می‌کردم تا خانم‌ها بنشینند و تفسیر‌ها را گوش کنند. البته همان سال‌ها من آنفارکتوسی جزئی هم کردم که از نظر حرکتی و کلامی کمی برایم مشکل ایجاد کرد ولی الحمدلله به مغز آسیبی نرسید و هیچ تأثیری روی حافظه‌ام نگذاشت. خانم دکتر که از من نوار مغز گرفته بود می‌گفت جالب است که مغز هیچ مشکلی ندارد. در جوابش گفتم که این مغز بیمه امیرالمؤمنین (ع) است. گفتم چون تفسیر و نهج البلاغه درس می‌دهم، خودشان از من مراقبت می‌کنند. الان دیگر توانایی برگزاری جلسات را ندارم ولی مطالعاتم ادامه دارد. زمانی که سکت کردم، در حال تدوین جزوه خطبه ۳۱ نهج البلاغه بودم که یکی از خطبه‌های عرفانی و عمیق هم هست ولی متأسفانه نتوانستم آن را تمام کنم. الان دیگر در آستانه صدسالگی هستم و خیلی از کارهایم را خودم نمی‌توانم انجام دهم. تا چند سال پیش همه کارهای خودم را می‌توانستم انجام دهم و آن قدر هنر داشتم که همه دوخت و دوزهایم را هم خودم انجام می‌دادم ولی الان باید حتماً یک نفر دست به کمک باشد.»

✚ خانه‌ای که در آن یک قرن به روی مردم باز بود

این روزها که کلاس‌های

درس بانو نوقانی برگزار

نمی‌شود، جلسات قرآنی و

روضه‌های خانگی صدساله این خانه

که میراث خانوادگی آن‌هاست ادامه دارد.

شاگردان نهج البلاغه دوست او برای استفاده

از جزوه‌ها و درس‌گفته‌های او هم چنان به منزلش مراجعه

می‌کنند و هم چنان هم‌نشینی با این بانوی مقدس برای میهمانان،

از آموخته‌های بسیار سرشار است. حتی اگر کلامی نباشد، از

رفتار او می‌توان فراگرفت. نمونه‌ای از آن وضوی دائم و تنظیم

همیشگی صندلی نشیمن رو به قبله و در دست داشتن دائم کلام...

و نهج البلاغه است.

نگاهی کوتاه به زندگی آیت‌ا... میرزا علی اکبر نوقانی، پدر و معلم بتول نوقانی

عالم اهل عمل

آیت‌ا... میرزا علی اکبر نوقانی، پدر بانو نوقانی، در محله نوقان (نوغان) چشم به جهان گشود و به میرزای نوقانی اشتهار یافت. او تا بیست و هفت سالگی در مشهد نزد میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری، حاج

شیخ حسنعلی تهرانی و حاج سید عباس شاهرودی به تحصیل دانش‌های دینی پرداخت.

میرزا در سال ۱۳۲۷ هجری قمری، سه سال پس از انقلاب مشروطه، برای فراگیری دانش‌های دینی رهسپار نجف شد و دروس خارج فقه و اصول را در محضر آیات محمد کاظم خراسانی، سید محمد کاظم یزدی و شریعت اصفهانی فراگرفت. پس از تکمیل تحصیلات و دریافت اجتهاد از میرزا محمد تقی شیرازی، مشهور به میرزای دوم، و حاج شیخ عبدا... مازندرانی به ایران بازگشت و در مشهد به تدریس دروس حوزوی پرداخت.

میرزا پس از بازگشت از عتبات جز سال ۱۳۶۶ هجری قمری که به تهران رفت، سفر دیگری به خارج از خراسان نداشت. فقط در اواخر عمر در سال ۱۳۶۸ هجری قمری برابر با ۱۳۲۸ هجری شمسی به مکه مشرف شد. در همین سفر، دهه اول محرم در کربلا حضور یافت و در صحن حرم سیدالشهدا (ع) به منبر رفت و مقتل خواند.

او از انگشت‌شمار عالمانی بود که در عصر رضاشاه حق پوشیدن لباس داشت. در سال ۱۳۲۳ هجری قمری، برابر با ۱۳۶۳ هجری قمری، تصدی امور مدرسه نواب از سوی وزارت فرهنگ و اوقاف به او واگذار شد و



تا پایان حیات خود تولیت این مدرسه را برعهده داشت.

او با امام خمینی (ره) رابطه‌ای بسیار دوستانه داشت. امام (ره) پیش از درگذشت

میرزا وقتی به مشهد می‌آمد به بیت ایشان وارد می‌شد و پس از ارتحال میرزای نوقانی،

به قصد ابراز تسلیت و دلجویی به مشهد آمد

و هفته‌ای در منزل فرزندش، میرزا مهدی

نوقانی، به سر برد. هم‌چنین به دعوت شیخ

محمد حسین مطهری، پدر شهید مرتضی

مطهری، همراه امام خمینی (ره) به فریمان

رفت.

با مرحوم حاج شیخ عباس قمی، مرحوم

بروجردی و مرحوم سید جمال الدین

گلپایگانی و دیگر علمای برجسته

قم و عتبات رابطه نزدیک داشت و به

درخواست حاج شیخ عباس قمی، مقدمه

مفاتیح الجنان را نوشت. در چاپ‌های اول

مفاتیح، نام میرزا در پایان مقدمه به چشم

می‌خورد.

سه مقاله، دو مقاله، تعلیقات بر شرح

نهج البلاغه ابن ابی الحدید شرح بخشی از

گوهر مراد و مجموعه اشعار و جنگ خطابه

از مجموعه تألیفات آیت‌ا... نوقانی است

که از آن میان فقط سه مقاله و مجموعه

اشعار به چاپ رسیده است. گفته می‌شود

به درخواست برخی از بزرگان، سه مقاله

را در نقد و بررسی مقالات ماتریالیست‌ها،

مسیحیان و مسلمانان نوشت.

این عالم عالی‌قدر شب دهم جمادی‌الاول

۱۳۷۰ هجری قمری برابر با ۲۸ بهمن ۱۳۲۹

هجری شمسی بر اثر سکت قلبی درگذشت

و در دارالسعادة حرم مطهر رضوی دفن شد.



آینده را همین حالا پی‌ریزی کنید

زنان چگونه می‌توانند در جوانی برای میان‌سالی برنامه‌ریزی کنند



مهتاب علی‌نژاد
دکتری جامعه‌شناسی

«در لحظه زندگی کنید و از آنچه هستید لذت ببرید و برای آنچه دارید شکرگزار باشید.» این جملات را امروزه در برنامه‌های ویژه زنان بسیار می‌شنویم که در هزارتوی پیچیدگی‌های زندگی مدرن، برخی گمان می‌کنند راهبرد خوبی است که انسان مضطرب امروز را به دستاوردهای کوچک روزانه‌اش گره بزنند. در این میان، اشاره روشنی به این مسئله نمی‌شود که زیستن در لحظه چه معنایی دارد. به همین دلیل، بیشتر افراد آن را به لذت‌های کوتاه‌مدت و بی‌برنامه زیستن مصداق هرچه پیش آید خوش آید تعبیر می‌کنند. این در حالی است که زیستن در لحظه یعنی از هرچه در زمان حال داری بهترین بهره را بردار و بیشترین تلاش را به طور روزانه و با توجه به برنامه‌ریزی مطابق با اهداف داشته باش تا در بلندمدت که امتداد پیوستار لحظه‌های اکنونت می‌رسند، برداشت و مهارت افزوده باشی. ضمن آنکه لحظه‌هایی که در حال تلاش برای آینده بودی، زندگی حال را نیز زیسته و به حد امکانات و توانت شادی‌هایی را خلق کرده‌ای. ملموس‌ترین درک خسران ناشی از در لحظه زیستن برای هویت زنانه زمانی پدید می‌آید که زنان در پایان میان‌سالی با بحران‌های زیستی و اجتماعی اجتناب‌ناپذیر روبه‌رو می‌شوند. هویت زنانه بر نوع بحران‌هایی که زنان تجربه می‌کنند به طور غیرمستقیم اثرگذار است. در حالت معمول، افراد با پایان دوره میان‌سالی زندگی‌شان و ورود به دوره سالمندی، با بحران زیستی تحلیل‌قوای جسمی روبه‌رو می‌شوند و پیری رخ می‌نماید. بحران اجتماعی نیز آغاز تنهایی نسلی و سنی به واسطه تجربه بحران زیستی است. افسردگی در آغاز دوره سالمندی، امری رایج محسوب می‌شود.

علاوه بر هویت زنانه، تجرد یا تأهل نیز می‌تواند بر چگونگی بحران‌های از راه‌رسیده اثرگذار باشد. مثلاً چنانچه شما متأهل باشید و مادر شده باشید چه شاغل باشید چه خانه‌دار - با ازدواج فرزندان یا استقلال آنان، با یک خانه خالی از فرزند روبه‌رو می‌شوید و از آنجا که زندگی خود را بر مبنای حضور فرزندان تعریف و همه فراغت خود را صرف مراقبت و همراهی جانبی با آنان کرده‌اید، در شرایط استقلال‌شان دچار بی‌کاری درون خانوادگی و احساس غیرمفید بودن می‌شوید. علاوه بر آن، بحران افسردگی ناشی از بازنشستگی نیز سلامت زنان را به طور جدی تهدید می‌کند. اگرچه این بحران برای مردان نیز صادق است، شرایط

فرهنگی جامعه به طور معمول زنان را منفعل پرورش می‌دهد. این انفعال شرایط انطباق با زندگی جدید پس از بازنشستگی را برای زنان دشوارتر می‌کند. علاوه بر بحران بازنشستگی که یک بحران اجتماعی است زیرا منشأ آن اتمام فعالیت شغلی در جامعه است، هویت زنانه از منظر زیستی نیز با بحران یائسگی روبه‌روست و افسردگی‌های ناشی از تغییرات طبیعی در بدن بر سایر مشکلاتی که در کمین زنان سالمند و میان‌سال است افزوده می‌شود.

پیش از آنکه بحران‌ها شما را متأثر سازند آن‌ها را مهار کنید
اگرچه زنان غالباً دغدغه بحران‌های

زیستی نظیر فرارسیدن پیری و یائسگی را در ذهن خود مرتب بررسی می‌کنند، غالباً برای بحران‌های اجتماعی نظیر آشیانه خالی و بازنشستگی تمهیدی نمی‌اندیشند. نکته تأسف برانگیز ماجرا این است که بیشتر زنانی که برای بحران‌های زیستی دغدغه‌مند هستند، صرفاً در حد دغدغه‌مندی باقی می‌مانند و تمهیدی نمی‌اندیشند. دوره جوانی و میان‌سالی در روزمرگی و بسند کردن به شغل روزانه سپری می‌شود. یکی از آسیب‌های جدی در حوزه زندگی زنانه فقدان برنامه‌ریزی‌های بلندمدت با نگاه به آینده و ضرورت چاره‌جویی برای بحران‌های سالمندی است. بحران‌های زیستی و اجتماعی ناگهان از آسمان فرود نمی‌آیند اما نداشتن برنامه‌ریزی و کسب نکردن آگاهی و مهارت برای مواجهه با آن‌ها سبب می‌شود وقتی این بحران‌ها از راه می‌رسند، زنان به طور مستأصل چنان با آن‌ها روبه‌رو شوند که گویی هیچ‌گاه نمی‌دانسته‌اند زمانی با این شرایط مواجه می‌شوند. به‌ویژه درباره بحران بازنشستگی، که شغل به عنوان یک گزینه مناسب در احساس رضایتمندی از خود در سراسر دوره جوانی و میان‌سالی زنان را به خود مشغول داشته است. با فرارسیدن بازنشستگی، اگرچه گمان می‌کنند می‌توانند به استراحت بپردازند، پس از مدت کوتاهی که استراحت و بیکاری را تجربه کنند، به افسردگی ناشی از احساس بی‌ثمری ناشی از بیکاری روزانه مبتلا می‌شوند زیرا سالیان سال روش مشخصی را جزو عادات روزانه خود داشته‌اند. چه به کار خانگی مشغول بوده باشند چه فعالیت خارج از منزل، پس از فراغت قانونی از کار در صورت نداشتن برنامه‌ریزی در گذشته، با مشکل گم‌گشتگی زمان روبه‌رو می‌شوند. نمی‌دانند با این همه زمان خالی شده چه کار کنند و چگونه آن را به گونه‌ای مفید پر کنند که هم مزاحمتی نباشد برای زندگی فرزندان

مستقل خود از این جهت که مرتب بخواهند با آنان وقت بگذرانند زیرا دیگر زمان فراغتشان بسیار شده است و هم تنهامانده‌ای در میان کارهای روزمره منزل نباشند که روحیه فعال و جسم همیشه در تحرک آنان را کسل و درمانده نکند.

به غیر آمیدی نیست؛ بر خردمندی‌تان تکیه کنید
ایراد اصلی فقدان اهمیت برنامه‌ریزی بلندمدت در جوانی و میان‌سالی برای دوران سالمندی متوجه نظام اجتماعی است که از طریق آموزش‌های اجتماعی و فرهنگی، زنان را متوجه درجه و میزان اهمیت زندگی با برنامه‌ریزی و استفاده از لحظه‌ها با رویکرد نگاهی به آینده نکرده است. زنان غالباً از اینکه دارای شغل می‌شوند احساس رضایت دارند و همه زمان خود را برای کارهای داخل منزل و حضور در محیط شغلی خارج از آن صرف می‌کنند. از اولویت بخشیدن به ورزش برای آمادگی بدن برای مقابله با بحران‌های زیستی و فراگرفتن مهارتی جدا از مهارت شغلی که داشته‌اند برای مفیدسازی گذار عمر در بحران اجتماعی بازنشستگی غافل می‌مانند. شما جزو کدام گروه از زنان هستید؟ جزو اقلیت خردمند و آگاهی هستید که از اکنون خود را ملزم کرده‌اند که در نبود اطلاع‌رسانی‌های اجتماعی و سیستمی از عقلانیت خود بهره بگیرند و برنامه‌ریزی بلندمدتی برای فراگیری مهارت برای پر کردن خلأ تنهایی و بازنشستگی در سالمندی داشته باشند یا جزو اکثریتی هستید که ارزشمندی زمان را فراموش کرده‌اند و در غفلت نظام اجتماعی برای تبعات بحران‌های زیستی و اجتماعی، خود نیز از خودآگاهی دور مانده و غافل از شتاب زمان و فرارسیدن بحران‌های اجتناب‌ناپذیر، به دمی گذراندن و در لحظه ماندن بدون چاره‌اندیشی برای آینده گرفتار آمده‌اند؟

اماکن متبرکه و زیارت زنان



سمانه سلطانیه
کارشناس ارشد
مدیریت شهری

یکی از ابعاد زندگی و فعالیت‌های زنان

ایرانی که کمتر به آن پرداخته‌اند، سفرها و سفرنامه‌های آن‌هاست.

شماری از زنان ایرانی که طی قرن‌های گذشته به پابوسی و زیارت رفته‌اند خاطرات و سفرنامه‌هایی از خود به یادگار گذاشته‌اند. مطالعه این سفرنامه‌ها دارای نکات جالبی است و نشان‌دهنده دقت نظر بانوان ایرانی؛ اینکه در خلال همین سفرهای زیارتی، اقدامات عام‌المنفعه و موقوفات بسیاری از سوی این بانوان ارائه می‌شده است. شایان ذکر است که بیشتر زنان زائر در گذشته از طبقات مرفه جامعه بوده‌اند و سفر زیارتی برای طبقات پایین‌تر میسر نبوده است.

در عصر حاضر و با تسهیل سفرهای بین‌شهری، شاهد حضور اقشار بیشتری از جامعه در شهرهای زیارتی از جمله مشهد مقدس هستیم اما سؤال اینجاست که آیا هم‌زمان با تسهیل سفرهای بین‌شهری، خود شهر نیز پذیرای این زائران است.

در احادیث شیعی، سفر زنان نه تنها نهی نشده بلکه بر تأمین امنیت و آسایش بیش از پیش آن‌ها نیز تأکید شده است. در واقع، ضمن اینکه شهر باید پذیرای همه زائرانی باشد که از نقاط مختلف برای زیارت به شهر مقدس مشهد می‌آیند، باید نگاه ویژه‌ای به تأمین الزامات

حضور بانوان زائر داشته باشد که هدف اصلی همان تأمین آسایش و امنیت ایشان است.

در سال جدید، در تعطیلات نوروزی، هم‌زمان با کاهش محدودیت‌های مرتبط با کرونا، شهر مشهد شاهد ورود حجم چشمگیری از زائران و دوستداران امام رضا^(ع) بود. در این شرایط بود که اقداماتی از سوی مدیریت شهری برای اسکان زائران انجام شد، اقداماتی نظیر تأمین اسکان اضطراری در مساجد و حسینیه‌ها.

باید توجه داشت این نوع اسکان همان‌طور که از نام آن پیداست، برای شرایطی خاص و به صورت موقت است. ضمن اینکه بیشتر این اماکن در فاصله مناسبی از حرم مطهر قرار نگرفته‌اند. در واقع، باید در نظر داشت بین سکونت در هتلی پنج‌ستاره در مجاورت حرم و اسکان در چادرها داخل مساجد، حسینیه‌ها، سالن‌ها و کنار بوستان‌ها تفاوت بسیاری وجود دارد. مطالعات نشان می‌دهد ۶۷ درصد زائران با درآمدهای کم و در دهک‌های پایین هستند. این در حالی است که در عمل، ۹۶ درصد ظرفیت اقتصادی و فضاهای اطراف حرم به دهک‌های خوب اختصاص داده شده است. بنابراین بسیاری از فضاهای اقامتی و هتل‌های اطراف حرم برای خیلی از زائران قابل استفاده نیستند. تأمین محل اقامت مناسب برای همه زائران به‌ویژه بانوان از اهمیت و اولویت ویژه‌ای برخوردار است، همان زائرانی که امروز در بدو ورود به مشهد توانایی

اقامت در هتل‌های چندستاره اطراف حرم را ندارند و ناچار به دنبال سرپناهی در محدوده استطاعت خود می‌گردند.

امروز وقتی به موضوع زیارت می‌نگریم متوجه می‌شویم به علت نوع توسعه یافت اطراف حرم چقدر زیارت برای زائران سخت و دشوار شده است. آیا نوع رویکرد به توسعه یافت اطراف حرم افزایش آسایش زائران و تسهیل امر زیارت بوده است؟ مطالعات نشان می‌دهند نوع مداخلاتی که در یافت پیرامونی حرم صورت گرفته بیشتر با نگاه اقتدارگرایانه و با رویکرد اصلی اعیانی‌سازی بوده است. این امر سبب نادیده گرفتن مجاوران و اقشار متوسط و کم‌برخوردار زائران شده است. نتیجه این رویکرد «حذف مجاورت» و اخراج ساکنان از یافت و در نتیجه «لوکس‌سازی زیارت» بوده است.

ایجاد زمینه‌های حضور اسکان زائران کم‌درآمد در محدوده یافت پیرامون حرم، در نظر گرفتن گونه‌های متنوع اقامتی برای زائران در رده‌های مختلف، ارتقای کارکرد سکونتی یافت و پرهیز از تغییر کارکردهای سکونتی به اقامتی و تجاری راهکارهایی است که سبب افزایش کیفیت اقامت زائران و در نتیجه تأمین آسایش و امنیت آنان خواهد شد. متخصصان در طرح جدید توسعه یافت پیرامون حرم به این اقدامات پرداخته‌اند و امید است با همکاری مدیریت شهری به مرحله اجرا برسد.

۲۳ شنبه
۱۵ فروردین ۱۴۰۱
۳۰ شعبان ۱۴۴۲ شماره ۳۶۳۲

(۸)

ضمیمه روزنامه شهرآرا
صاحب امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیرعامل:
سیدمیتوموسی مهر
سردبیر:
ارژنگ حاتمی
مسئول ضمیمه:
حمیده وحیدی
صفحه آرایی و گرافیک:
ملک جمعی

شهرزاد

دکتر سمانه پورمحمد

پژوهشگر ارتباطات و رسانه



یک بازخوانی گذرا بر کتاب «صبح»

روایت امدادگری دختر ۲۰ ساله در جنگ

داشتند. اصلاً همه‌مان خرمشهر را دوست داشتیم.» بخشی از کتاب «صبح: خاطرات صبح وطن‌خواه» نوشته فاطمه دوست کامی را خواندید. صبح وطن‌خواه دختری بیست‌ساله ساکن خرمشهر است که از اولین ساعت شروع جنگ، به صورت خودجوش با مراجعه به مرکز درمانی، کار امداد به مجروحان را شروع می‌کند. او در هسته افراد مسجد جامع خرمشهر بسیار فعال و از جمله زنانی است که پایشان به خطوط درگیری باز می‌شود و مورد اصابت ترکش قرار می‌گیرند. بعد از سقوط خرمشهر و با محاصره آبادان، صبح وطن‌خواه همراه با تیم فداییان اسلام به فرماندهی شهید سید مجتبی هاشمی در خطوط ذوالفقاری به امداد مجروحان و دفاع از شهر می‌پردازد. به گفته نویسنده این اثر، خاطرات خانم وطن‌خواه ماحصل ۳۰۰ ساعت مصاحبه با اوست. بسیاری از خاطرات راوی درباره موضوعات مهمی بوده است که به لحاظ تاریخی مستندات زیادی درباره‌شان وجود داشت و البته نویسنده در مورد خاطراتی مانند حضور خلق عرب در خوزستان، روایت سقوط لحظه به لحظه خرمشهر، ورود عراقی‌ها از طریق بهمن شیر به منطقه ذوالفقاری، فعالیت در بیمارستان طالقانی و... مطالعات زیادی برای برطرف شدن ابهامات موجود در برخی از خاطرات پا روند روایتگری انجام داده است.

کتاب «صبح» در واقع روایتگر زندگی یکی از چهره‌های مطرح‌شده در کتاب سرشناس «دا» است که به دفعات از او در این اثر یاد شده است. با وجود این، می‌توان گفت حقیقتاً تحت تأثیر هیچ کتابی نوشته نشده است. نویسنده نیت و اهتمامی به الگوبرداری از کتابی نداشته است. فارغ از آن، روایت و تجربه غنی خانم وطن‌خواه از حضور در جنگ احتیاج به آن نداشته است که در قالب کتاب خاطرات شخص دیگری ریخته شود تا به خوبی دیده شود. در رابطه با شباهت بعضی روایت‌های این کتاب با آنچه در کتاب «دا» آمده است هم باید بگویم یکی از این دلایل حضور سیده زهرا حسینی و صبح وطن‌خواه در کنار همدیگر در بسیاری از وقایع است. اگر شباهتی هم در خصوص شخصیت‌پردازی و فضاسازی موجود این کتاب با «دا» وجود دارد، به دلیل این است که ظرف مکانی، زمانی و بستر رخداد بسیاری از اتفاقات در خرمشهر در ذهن و خاطرات صبح وطن‌خواه و راوی «دا» یکی بوده است.

اضافه می‌شود کتاب «صبح: خاطرات صبح وطن‌خواه» نوشته فاطمه دوست کامی در ۶۰۸ صفحه از سوی انتشارات سوره مهر منتشر و با ترجمه د. احسان صوفان به زبان عربی از سوی انتشارات دارالمعارف الاسلامیه الثقافیه در کشور لبنان نیز منتشر شده است.

«بعد از کلی جابه‌جایی و از این شهر به آن شهر رفتن، سال ۱۳۵۰ به‌لأخره در خرمشهر ساکن شدیم. زمینی که آقام خریده بود پشت گمرک و در محله «سنتاپ» بود. او همراه حاج حبیب، یار و دوست قدیمی‌اش، و دو نفر از دوستانش هرکدام حدود ۳۰۰ متر زمین در کنار هم خریده و شروع کرده بودند به ساخت‌وساز. از چمن‌بید که رفتیم بروجرد، آقام به خاطر سختی کار و دوری از خانواده از شرکت راه‌سازی آمد بیرون. بعد از بیرون آمدن، مسئول یک شرکت تریکوبافی که دفتر مرکزی‌اش در تهران بود، به او پیشنهاد کار داد. او به آقام گفته بود: «نرو خرمشهر. بیا تهران. من اینجا بهت یک خانه خوب و وسایل زندگی و امکانات می‌دهم تا همین‌جا زندگی کنی.» اما آقام به خاطر عرق مذهبی‌اش گفته بود که از جو تهران و خیابان‌هایش با آن بی‌حجابی‌ها خوشش نمی‌آید و ترجیح می‌دهد برود خرمشهر. نظر مامان و فوزیه به عنوان دختر بزرگ خانه هم همین بود. آن‌ها هم خرمشهر را بیشتر دوست



صبح: خاطرات صبح وطن‌خواه

• نویسنده: فاطمه دوست کامی